

هلال است و درست در کنار دریا ختم میشود و فی الحقیقه عمق خلیج کاسپین را میسازد (۱) در این سواحل چون از دریا بجانب قله کوه برویم طوایف مختلف می بینیم که مدرجاً بر دامنه ها قرار دارند نخست در حدود بسیار تنگ و فشرده بعضی عشایر آلبانی *Albanienne* و ارمنی و از آنها گذشته در ناحیه وسیعتری **گیل ها** و **کادوسی ها** و **امردها** و **کورتی ها** و **اناریا کها** و قبایل دیگر ساکنند که بیحاصلی زمین و صعوبت معاش آنان را مجبور کرده است که از راهزنی روزگار بگذرانند و خوی جنگجویی و سلحشوری را بجای طبیعت کشاورزی اختیار نمایند اما **کادوسی ها** بزرگترین سهم را از این سواحل کوهستانی متصرفند طول قلمرو آنها قریب ۵۰۰۰ است لکن زمین آنها خشک و بیحاصل است.

کتاب یازدهم فصل سیزدهم

از جانب شرق مدی بزرگ محدود است بابالت پارت و کوهستانی که طایفه **کوسئن (کاسی) Cosséens** در آن قرار دارند اینطایفه اشرار و راهزنانند و گاهی دیده شده است که تا ۱۳۰۰۰ تیرانداز بیاری الومیان (ایلامی ها) **Elyméens** فرستاده و هجوم مردم سوزین **Susiens** (خوز) و بابلی را از آن دفع کرده اند.

نئارک Nérarque چهار طایفه را می شمارد که از طریق راهزنی زندگی میکنند و شاهان پارس راضی شده اند بآنها باج بدهند از اینقرار: **مردها** که همسر حد پارس هستند و **اوکسی ها Uxiens** و **الومیان** که در فاصله پارس و خوزستان قرار دارند و **کاسیان** که با مدی همخاک

(۱) گویا مراد این است که عمیق ترین جای دریای خزر در مجاورت این کوهستان ها است.

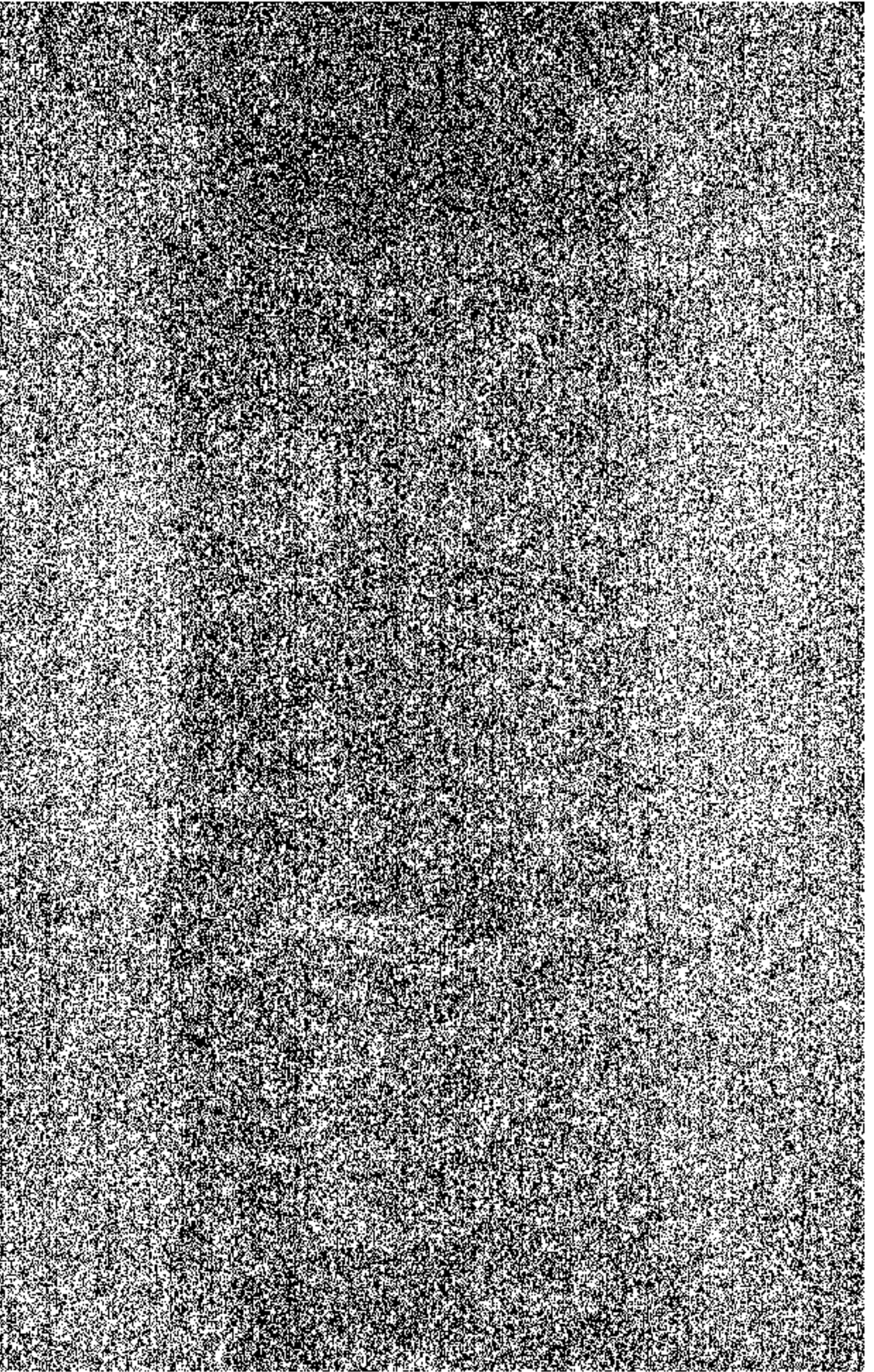
هستند و نثارک گوید علاوه بر براج مقرر هر وقت که پادشاهان ایام تابستان را در اکتان گذرانیده عازم فرود آمدن بناحیه بابل بودند تحف و هدایائی بکاسیان میدادند و هم این نویسنده گوید که اسکندر برای قلع ماده فساد آنان در عین زمستان لشکری بآنجا برد.

کشور مدی بزرگ همانطور که بولایت کاسیان محدود است در سمت شرق بمتصرفات طایفه پارتاسنی partaceni نیز پیوستگی دارد و اینان نیز قومی کوهستانی و راهزنند که در حدود پارس قرار دارند.

اما از سمت شمال مدی محدود است باراضی **کادوسیان** و سایر اقوامی که در بالای دریای **هیرکانی** واقعند و از آنها شمه‌ای بیان کردیم. حدود جنوبی مدی عبارت است از **آپولونیاتید** Apoloniatide یا باصطلاح قدما **سیتاکن** Sittakene و قسمتی از سلسله زاگروس که حد **ماسباتیکه** Massabatiké (ماسبذان) است و این ولایت اخیر را بعضی جزء مدی و بعضی جزء **الومه** Elymé میشمارند حدود غربی مدی اتروپاتی و قسمتی از ارمنستان است.

فصل سیزدهم از کتاب یازدهم

اکثر آدابی که **هدها** دارند در میان آرامنه هم دیده میشود و گویا سبب این مشابهت مشابهت طبیعی باشد اما بعضی بر آنند که **هدها** آموزگار آرامنه بوده‌اند چنانکه معلم **پارسیها** هم بوده‌اند که بعد بر **هد** غلبه یافته وارث قدرت آنان در آسیا شدند دلیل این نکته یعنی تقلید پارس از ماد آنست که در همه پارس پوشیدن قبای دراز معروف بقبای پارسی Robes persiques معمول شده‌است همچنین تیراندازی و سواری و شکوه و جلال بارگاه پادشاهان و کرنش شبیه پرستشی که رعایا در حضور شاه میکنند مسلماً همه این رسوم از



مد پارس انتقال یافته است همچنین دلیل این متابعت مجموع لباسی است که پارسیها از مدها گرفته اند زیرا که واضح است که تاج و کید اریس و پیلوس و سدره آستین دار و آناخوریدها (۱) که مناسب ممالک سردسیر و شمالی مثل کشور مدی است بهیچوجه با کشورهای جنوبی سازش ندارد و پارس خاص که قسمت بیشترش در ساحل دریای ارتره (خلیج فارس) است و تا وقتی که دولت ماد را منقرض نکرد بنواحی دیگر دست نداشت خیلی از ولایت بابل و خوزستان جنوبی تر (گرم تر) است.

اما آداب ملت مغلوب خاصه لباس آن ها چنان در نظر قوم غالب (پارسیها) با ابهت جلوه کرد و چنان موافق با عظمت پادشاهی بنظر آمد که جامه های کوتاه و سبک خود را که تا آنروز در بر داشتند ترك کرده راضی شدند که جامه های دراز زنان را بپوشند و مانند نسوان از سر تا پا خود را در چادر های ضخیم بپوشند «

(پایان)

چون در نظر استرابون کورتی ها جزء ماد بوده اند بنابراین هرچه از ماد گفته است بطور غیر مستقیم متوجه احوال گردان است.

نژاد ساسانیان

ساسانیان باغلب احتمال کرد نژاد بوده اند برای بیان این مطلب مقدمات ذیل را قبلا ذکر میکنیم:

در فارس که مهد ساسانیان است از روزگار قدیم طوایف مختلف

(۱) Tiare, Kidaris, Pilos, Tunique à manches, Anaxyrides)

چون از ترجمه فرانسوی کتاب استرابون استفاده شده است همه جا (ماد) را (مد) نوشتیم و صورت اسامی را بهمان هیئت فرانسوی نگاهداشتیم.

آریایی نژاد که کردان هم یکی از آنان بوده‌اند مسکن داشته‌اند.
استرابون جغرافی‌نگار مشهور در فصل سوم از کتاب ۱۵ خود که
مختص باحوال ایالت پارس است از قول اراتستن Eratosthène و صفی از
این ایالت کرده و گوید:

«طوائف مختلفی که ساکن پارسند عبارتند از پاتیشخوارها و هخامنشیان
و مجوسها (که قومی بسیار متعصب و پرهیزکار و حافظ اصول اخلاقی هستند)
و کورنی‌ها و مردها. قسمتی از این طایفه بر اهزنی روزگار میگذرانند و بقیه
مشغول زراعت هستند.» (۱)

در کتیبه‌های باستانی مثل الواح آشوری که بدست آمده نامی از
مردها نیست لیکن مورخان قدیم یونان بذکر این طایفه پرداخته‌اند.

نخستین بار در روایات گزنفون نام مردها را در ردیف آرامنه جزء
سپاه ایران میبینیم استرابون همچنانکه در ص ۱۶۲ گفتیم مردها و کورنیها
را از عشایر چادر نشین آذربایجان شمرده است. بطلمیوس مردها را
همسایه کورنیها دانسته است و اینک در این روایت اراتستن هر دو طایفه را
در فارس می‌بایم نزدیکی این دو عشیره تا بجائی است که بعضی از مورخان
کرد را پسر مرد دانسته‌اند. (۲)

یکی از خاورشناسان نامدار آلمانی موسوم به مارکوارت لفظ مردها

(۱) Patischortes, Achemenides, Mages, Cyrtii, Mardes

سواد کوه مازندران را در کارنامه اردشیر بابکان و کتب دیگر پتیشخوار گرنوشته‌اند
مرکب از پتیشخوار گر که بمعنی کوه است و معنی دیگر پتیشخور پیش خور است که
در دربار سلاطین قدیم منصب اشخاصی بوده که قبل از پادشاه غذائی را میچشیده‌اند

(۲) رجوع شود بصفحه ۱۱۱ و ۱۱۷ این کتاب.

بمعنی موجود موزی گرفته و باعتقاد او این اقبی است که دشمنان بطایفه کورنی داده اند پس کرد و مرد یکی پیش نیست .

اردشیر بابکان در آغاز کار با خویشاوندان خود از طایفه بازرنگی و غیره مشغول زد و خورد شد و پیش از دست اندازی بکرمان و سایر ولایات مجاور در فارس عشایر فارسی را مطیع خویش کرد در شاهنامه اشاره باین مصافها شده است .

سپاهی ز استخر بی مر ببرد
چو شاه اردشیر اندر آمد به تنگ
یکی کار بدخوار و دشوار گشت
یکی لشگری کرده بد پارسی
یکی روز تا شب بر آویختند
اردشیر پس از فرار بار دیگر بگردان شبیخون برد:

چو شب نیم بگذشت و تاریک شد
همه دشت از ایشان پر از خفته دید
چو آمد سپهبد بمالین کرد
همه بومهاشان بتاراج داد
جهاندار با کرد نزدیک شد
یکایک دل اشگر آشفته دید
عنان باره تیز تک را سپرد
سپه را همه بدره و تاج داد (۱)

از این داستان برمیآید که گردان درپارس بسیار بوده اند بحدی که با پادشاه جوان نیرومندی چون اردشیر مقاومت میکردند .

از جمله طوایف کرد ساکن پارس طایفه **شبانکاره** است و اکثر مورخان این نسبت را تأیید کرده اند در فارسنامه ابن بلخی در فصل « احوال شبانکاره و کرد فارس » آمده است (ص ۱۴۶ طبع اروپا):

« بروزگار قدیم شبانکاره را در پارس ذکری نبود کی ایشان قومی بوده اند کی پیشه ایشان شبانی و همزم کنی و مزدوری بودی و بآخر روزگار دیلم در قنور .

چون فضلویه فرا خواست ایشانرا شوکتی پدید آمد و بروزگار زیادت می گشت تا همگان سپاهی و سلاح ور و اقطاع خوار شدند از جمله ایشان اسمعیلیان اصیل اند و نسب حال شبانکاره این است « در صفحه ۱۸۶ گوید :

« ذکر کردان پارس بروزگار (قدیم) کردان پارس پنج رم بوده اند هر یک رم صد هزار حومه بدین تفصیل :

« رم جیلویه - رم الذیوان - رم اللوالجان - رم الکاریان - رم البازنجان .

« و چندان شوکت کی لشکر فارس را بودی از این کردان بودی کی سخت بسیار بودند و با اسبان و سلاح و چهار پایان و در عهد اسلام همه در جنگها کشته شدند و در جهان آواره ماندند و هیچکس از آن کردان نماند مگر یک مرد نام او **علک بور** و مسلمان شد و نژاد او هنوز مانده است و این دیگر کردان کی پارس اند جماعتی بودند کی **عضدالدوله** ایشانرا از حدود اصفهان آورده بود و نسل ایشان بماند این است ماجرای احوال پارس و پارسیان . »

در **مجمع الانساب شبانکاره** ثی مسطور است که : طایفه شبانکاره از اسباط اردشیرند و نام شبانکارگی برایشان افتادن بر دو وجه است . . . دگر آنکه از این پیش ذکر رفت که ساسان چون از **همای بگریخت** و متواری شد و بطرف فارس آمد بکار چشم‌داری مشغول گشت .



طاق بستان کرمانشاه (از آثار ساسانیان در کردستان)

بنا بر این اسناد معلوم شد که گردان از زمان قدیم دوش بدوش هخامنشیان در فارس بوده‌اند و شبانکاره که یکی از شعب کرد است بساسان انتساب داشته است و بنا بر مسطورات فارسنامه یکی از عشایر شبانکاره رمالبازنجان بوده که همان بازرنگی است و مسعودی در مروج الذهب آنجا که طوایف کرد را بر می‌شمارد (چنانکه در سابق ذکر کردیم) نام مادانجان را ذکر کرده است در التثیبه والاشراف (۱) هم (که مذکور شد) هنگام شمردن عشایر کرد نخست عشیره بازنجان را نام می‌برد و در پایان سخن گوید «جز اینها که ذکر شد عشایر دیگر کرد هم در فارس و کرمان و... ساکنند» (۲)

ظهور اردشیر بابکان در زمانی بود که شهر استخر را یکی از رؤسای طایفه بازرنگیان موسوم به جوزهر (= جزهر (۳) = کوچهر) (۴) در دست داشت همچنین در گوپانان (ناحیه دارا بگرد) (۵) و در نقاط دیگر سلسله‌های کوچک از شاهان محلی وجود داشتند ساسان که مردی ازدودمان نجباء و مؤید معبد ناهید (اناهیتا) در شهر استخر بود زنی از خاندان بازرنگی بنام رام بهشت گرفت (۶) از او پاپک بوجود آمد و انتساب خود را بطایفه

(۱) چاپ اروپا ص ۸۸.

(۲) در کامل ابن اثیر ص ۱۳۲ و ۱۳۳ (ج ۱) بجای بازرنگی باد و نجین قید

شده است.

(۳) طبری چاپ اروپا ص ۸۱۵ چاپ مصر ج ۲ ص ۵۶

(۴) یوستی Justi | کتاب الاسماء | کلمه کوچهر.

(۵) طبری ص ۸۱۵ چاپ اروپا.

(۶) طبری رام بهشت بلعی میناه بهشت قید کرده‌اند و یاقوت در معجم البلدان

ج ۲ ص ۱۷۲ این نام را خرزاد مینویسد و پل خرزاد را باو منسوب میداند.

بازرنگیان مغتنم شمرده در پارس قوت گرفت و یکی از پسران خود اردشیر نام را در دارا بگرد بمقام عالی نظامی ارغبد Argbadh رسانید (۱).

اردشیر بعد از سال ۲۱۲ چندتن از ملوک پارس را مغلوب کرد و مقام آنانرا صاحب شد مقارن این احوال پاپک بر جزهر (کوچهر شاه) بازرنگی که خویشاوند او بود شورید و مکان او را که قلعه سفید بود به تصرف آورد کوچهر را کشته بر اریکه سلطنت نشست (۲).

اما لفظ چوپانان که کریستن سن آورده و جزء محال دارا بگرد شمرده است در تاریخ طبری و در کتاب الخراج قدامه بن جعفر (۳) چوپانان ضبط شده است.

بنابر کتاب اخیر فاصله این مکان تا شهر شیراز ۲۴ فرسنگ بوده است پس شکی نمی ماند که چوپانان چوپانان است و چون دارا بگرد یکی از محال شبانکارگان است میتوان گفت که طایفه ای بنام چوپانان که اسلاف شبانکارگان بوده اند در آن عصر ناحیه ای از دارا بگرد را در تصرف داشته اند و اردشیر و نیا کانش با این طایفه سروکار پیدا کرده اند.

مقصود از قلعه یا کاخ سفید همان قلعه بیضا است که قبل از اسلام نسا یا نسا یك خوانده میشده (۴) و مسلمانان هنگام حمله باین قاعه آن را بیضا نام دادند.

(۱) رجوع شود بتاریخ ساسانیان کریستن سن ترجمه رشید یاسمی صفحه ۵۱ چاپ تهران.

(۲) ایضاً.

(۳) طبع اروپا ص ۱۹۵.

(۴) فارسنامه ناصری گفتار دوم ص ۱۸۲ ابن خردادبه طبع اروپا ص ۴۶ یا قوت

معجم البلدان ص ۲۸۳.

استخری مینویسد: « اما اسمها بالفارسیه فهو نشانك ص ۱۲۶ » .
از اینقرار بیضا و دارابگرد و نقاط اطراف آن در دست طوایف کرد
بوده است در تاج العروس آمده است که الکرد (ة البيضاء) بفارس منها
ابوالحسن علی بن الحسن بن عبدالله الکردی و کردی بن قاسم (واطن هذا
تصحیفاً من کردین بن القاسم) .

پس موافق مقدمات مذکور جد اردشیر یعنی ساسان از طایفه
جوبانان (شبانکاره) و مادر پاپک دختر یکی از رؤسای طایفه کرد بازرنگی
است و محل نشو و نمای این خاندان ناحیه کرد نشین فارس است پس
میتوان اردشیر را کرد نامید .

مؤید این قول نامه ایست که اردوان پنجم اشکانی آخرین پادشاه
آن سلسله ب اردشیر نوشت (۱) و توهین بسیار کرد از جمله در این نامه که
در حضور عموم خوانده شده است اردوان عبارتی مینویسد که در طبری
و ابن اثیر درج است :

« انك قد عدوت طورك و اجتلبت حتفك ايها الکردی المرّبی فی
خیام الا کراد من اذن لك فی التاج الذی لبسته » (۲) .

(یعنی تو پای از گلیم خویش بیرون نهادی و مرگ را بجانب خویش
خواندی ای کردنژاد که در چادر کردان پرورده شده ترا که رخصت داد
که آن تاج را بر سر گذاری) از قضا همین نسبت را که در آغاز عهد ساسانیان

(۱) نویسنده این نامه دبیر اردوان موسوم به داذ بوندهاه بود که شاهپور پسر
اردشیر او را بانتقام جسارتش بدست خود هلاک کرد (تاریخ ساسانیان کریستن سن
ترجمه رشید یاسمی) ص ۸۳ .

(۲) طبری چاپ مصر ص ۵۷ (ج ۲) کامل ص ۱۳۳ (ج ۱) .

داده اند در پایان دوره آنانهم می بینیم. و آن در باب خسرو پرویز است که هنگام فرار از خدمت پدر قبل از رسیدن بآذربایجان چندی در میان طوایف اکراد شاهپرست بسر برد و بهرام چوین وقتی که با خسرو روبرو شد او را بدین عبارت مورد طعن قرار داده گفت:

« یا بن ... المرئی فی خیام الاکراد (۱) »

سلاطین این سلسله بیادگار طایفه خود یکی از شهرهای مدائن را کرد آباد نام نهادند یاقوت (۲) بنقل از حمزه مینویسد که در سیر القرس آمده است که اردشیر چون بمکان مدائن رسید آنجا را پسندید و در آبادی آنجا کوشید بعد محلات هفتگانه مدائن را نام برده است که آخرین کرد آفاد (کردآباد) است. در مکان موصل در عهد ساسانیان شهری از بناهای اردشیر بود بنام بوذاردشیر که شاهنشاه ساسانی برای مسکن کردن آن ساخته بود (۳).

در تاریخ بیهق (۴) زیر عنوان « در ذکر مضاف و منسوب بهر شهری » این عبارت آمده است که ثابت میکند میهن اصلی کردان فارس بوده است.

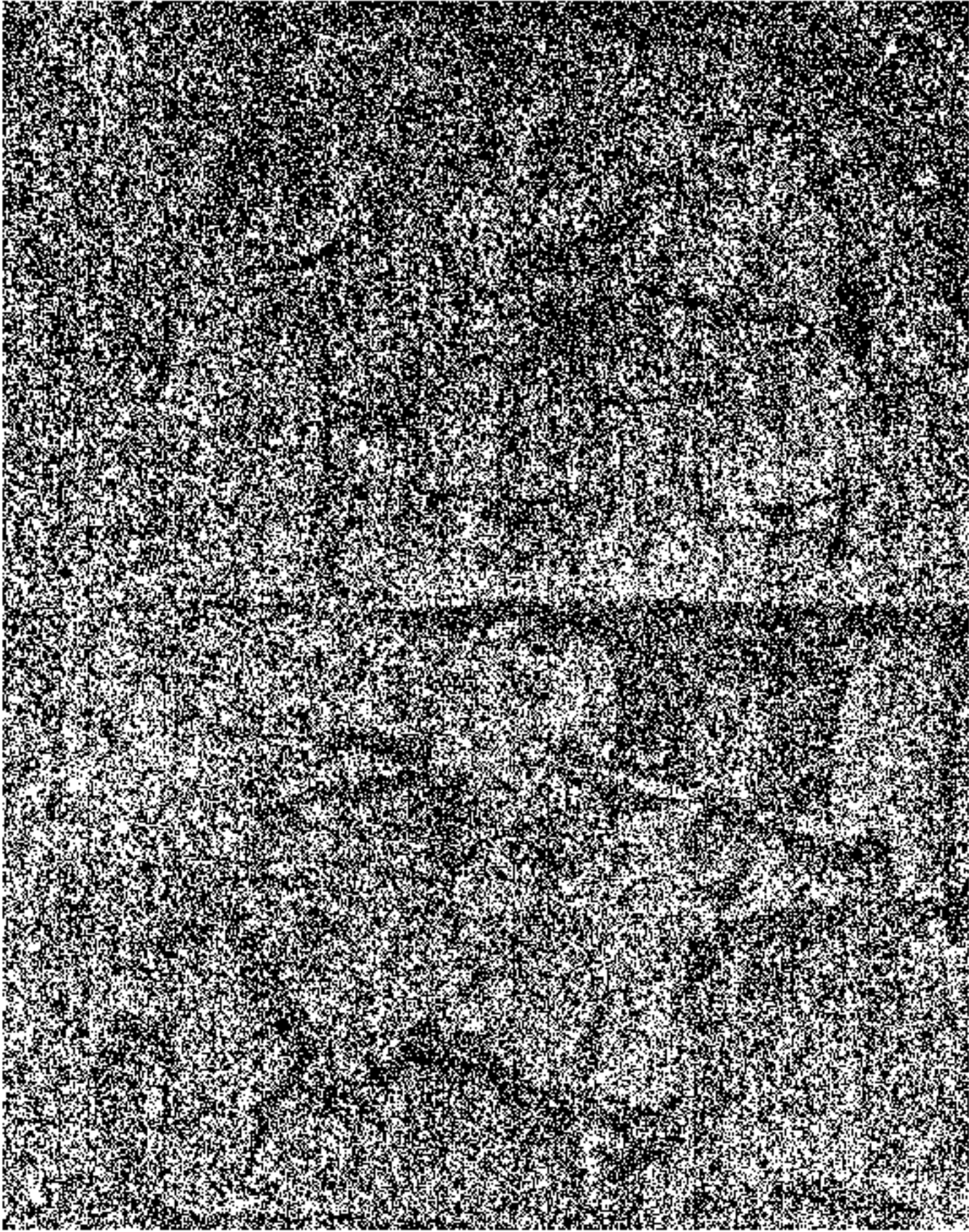
« در هر ناحیتی و ولایتی چیزی بود بدان ناحیت و ولایت منسوب گویند حکمای یونان و زرگران شهر حرّان و جولاهگان یمن و دبیران سواد بغداد و کاغذیان سمرقند و صباغان سیستان و عیاران طوس و کربزان مرو و ملیح صورتان بخارا و زیرکان و نقاشان چین و تیراندازان ترک

(۱) طبری چاپ مصر ج ۲ ص ۱۳۸.

(۲) معجم البلدان ج ۷ ص ۴۱۳.

(۳) لواسترنج اراضی خلافت شرقی.

(۴) چاپ استاد محترم بهمنیار ص ۲۸.



خسرو پرویز در طاق بستان کرمانشاهان

روبروی صفحه ۱۷۲

و دهاته بلخ و اصحاب ناموس غزنین و جادوان هند و ضعفای کرمان و
اگر اد فارس و تر کمانان حدود قونیه و انگوریه و طرف روم و سوفیان دینور
... و ادبای بیحق .»

در تاریخ سیستان (۱) هم از کثرت کردن در فارس سخن رانده شده
است و آن در قصه محمد بن واصل است که از جانب خلیفه عامل فارس
بود آنگاه که یعقوب لیث صفاری رو بفارس نهاد با او یار شد ولی باز سرکشی
آغاز نهاد چندبار لشکریان خلیفه را شکست داد و اهواز را بقلمرو خود
افزود چون کار او بالا گرفت یعقوب بدفع او همت گماشت :

« به بیضا فراهم رسیدند و حربی سخت بود میان ایشان .. محمد بن
واصل بهزیمت برفت و دم سر بحان پشت خویش گرفت و یعقوب بر عقب
او بشد تا او بکوه در شد ... و از آنجا بنسا (۲) شد و از آنجا به سیراف
شد | بندر سیراف در کنار خلیج فارس | یعقوب عمر بن عبدالله را با سواری
دو هزار بر اثر او فرستاد . محمد بن واصل بکشتی ها اندر شد و بنشست
و بدریا در شد و بکشتی ها در شراع و آلت نبود که از کشتی ها صیادان بود
همه شب بدریا اندر کشتی همی گشت تا با مداد بلب سیراف بودند مهتری بود
آنجا کردن را او را راشدی گفتندی بیرون شد و محمد بن واصل را
بر آن جمله بگرفت ... او را بر استری به بند پیش یعقوب آورد سر برهنه
اندر محرم سنه ثلث و ستین و مائتی .»

(۱) تاریخ سیستان چاپ استاد محترم ملك الشعراء بهار ص ۲۲۸-۲۲۰ (تهران)

(۲) آقای بهار حدس زده اند که نسا تحریف نسا یا پسا باشد که از بخشهای

فارس است لکن ممکن است همان نسا باشد مخفف نسا يك که کرسی بیضا است
چنانکه در صفحه ۱۷۰-۱۷۱ ذکر شد .

راجع بلفظ سرعجان که در صفحه قبل سطر ۱۰ ذکر شد در حاشیه
ص ۲۲۷ تاریخ سیستان آقای بهار می نویسند:
ظاهراً رم (بیرنجان) باشد زیرا در تاریخ طبری سال ۲۶۱ بعد از
وقعت شکسته شدن محمدبن واصل در حدود بیضای فارس که مطابق با این
محل از تاریخ سیستان می باشد، چنین مینویسد: « و فیها اوقع اصحاب
یعقوب بن اللیث باهل زم موسی بن مهران الکردی لماکان من ممالاتهم
محمدبن واصل فقتلوههم و انهمزم موسی بن مهران » و در حاشیه همان صفحه
متعلق به « زم موسی بن مهران » آنرا « زم البازنجان » نوشته و نیز زم یا
رم بازنجان در غالب کتب مسالك و ممالك ذکر شده در اصطخری و یاقوت
آنرا رم بفتح راء مهمله ضبط کرده اند و ابن خرداداد به بضم زاء معجمه و تشدید
میم آورده گوید: زم الحسن بن جیلویه یسمی البازنجان من شیراز علی اربعة
عشر فرسخا... (چاپ لیدن ص ۴۷) کذا ابن الفقیه (ص ۳۲۱-۳۲۳)
و بگمان حقیر ضبط ابن خرداداد به صحیح است (۱).

(۱) رم باراء مهمله درست است که مخفف رماه است و این از تقسیمات
چادر نشینان است و امروز در بعضی نواحی کردستان معمول است بعضی بجای
رم خیل گویند.

فصل هفتم

کرد بعد از اسلام

از آغاز حمله عرب بممالک ایران تاریخ کرده روشن تر است. از روایات مورخان اسلامی آشکار است که این طایفه هم بمصائب و بلیاتی که سایر طوایف کشور ایران مبتلا شدند گرفتار گردیده و بیش از سایر اقوام در دفع حملات وارده و حفظ شئون ایرانی و حمایت از سلطنت ساسانی کوشیده و پس از انقراض آندولت هم همواره منتظر فرصت بوده است که بوسیلهٔ ایجاد شورشها آب رفته را بجوی باز آورد.

در این فصل مختصری از نهضت ها و شورشهای کرد را که بر ضد فرمانروایان عرب کرده اند میاوریم.

با اینکه تاریخ صریحاً نمی نویسد ولی از قراین آشکار است که زمامداران مداین برای مقابله با مهاجمان عرب پیش از جنگ قادسیه و پس از آن مددی قوی از اکراد که نزدیکترین طوایف بیایتخت ساسانی بودند گرفته اند.

بعد از فرار یزدگرد سوم بگردستان (ناحیه حلوان) سعدوقاص مداین را در سال شانزده هجری فرو گرفت و قفقاع را بسمت جلولا (حوالی قزل رباط) فرستاد که در آنجا سپاه ایران ایستادگی می کردند. این سردار عرب جلولا و سلوان را بتصرف آورد و ارد سر زمین کرد

گردید و از این تاریخ عرب و کرد باهم تماس یافتند .

اما فاتح کردستان سردار دیگر عرب موسوم به عیاض بی غنم است که با اجازه عمر بن الخطاب و امر سعد بن وقاص در سال ۱۸ هجری شروع بفتح جزیره نمود و شهر های رها و نصیبین و ماردین و دیاربکر را فرو گرفت و سپاهی به تسخیر ملامطیه روانه کرد .

سنوات ۱۸ تا ۲۳ شاهد مجاهدات فوق العاده اکراد است . لشکر عرب بعد از وصول اجازه از خلیفه ثانی روم بخوزستان نهادند اکراد در مدافعه اهواز مردانگی ها نمودند .

سه سال بعد عتبه بن فرقد السلمی به شهر زور و صامغان و دراز آباد تاختند و بنابر روایت فتوح البلدان (۱) « فتحها و قاتل الاکراد و قتل منهم خلقاً » و نیز می نویسد « ولی عمر بن الخطاب عتبه ابن فرقد السلمی موصل سنة عشرین ققاتله اهل نینوی فاخذ حصنها و هو الشرقی عنوة و عبر الدجله . . . ثم فتح المرج و قراه و ارض بانو هنزی و با عنزی و حبتون و الحیان و المعله و داسین و جمیع معاقل الاکراد . »

عرب در فارس و لرستان

چون عرب وارد فارس شد که از مراکز عمده کرد بلکه مهد آن طایفه است قبایل کرد این ایالت با سایر برادران ایرانی خود کوششهای سخت کردند و برای حفظ فسا و دارابگرد و سایر نقاط فارس قربانی ها دادند سپاه عرب بعد از کاهیابی بر جان و مال اکراد ابقانکرد و افراد این طوایف

(۱) صفحه ۳۲۹ چاپ مصر .

(۲) « ۳۲۷ »

را بمجازاتهای سخت رساند.

دیگر از سرداران عمر که بدفع اکراد مأمور شد قیس بن سلمة الاشجعی است که بناحیه لرستان رفت و با اکرادی که در ماسبدان^(۱) و صیمره اقامت داشتند بچنگ پرداخت و خلقی از جانبین بهلاکت رسید. با وجود تسلط ظاهری عرب باز اکراد دست از طغیان برنمیداشتند در ۲۵ هجری مکرر طوایف کرد در فارس و خوزستان انقلاب کردند و برای دفع عرب کوشیدند.

عرب در آذربایجان

مرزبان آذربایجان که در اردبیل بود گرفتار حمله حذیفه بن الیمان شد که از جانب عرب و الی این ایالت شده بود جنگی صعب رخ داد مرزبان هشتصد هزار درهم پرداخت بشرط آنکه عرب از تخریب آتشکدهها و قتل و نهب اکراد خودداری کند این اکراد بنا بر روایت فتوح البلدان عبارت بودند از ساکنان بلاسجان و سبلان و ساترووان.

شورش در فارس و خوزستان

در زمان خلافت علی علیه السلام اکراد و سایر طوایف ایرانی و عیسویان در شورش الخریط که در نواحی اهواز و فارس برخاسته بود مدد کردند الخریط دادن خراج را بخلیفه اسلام تحریم کرد اما عاقبت در حوالی رامهرمز مغلوب شد^(۲)

در عهد عبدالملک بن مروان مختار برارمنستان و آذربایجان دست

(۱) از شهرهای قدیم پیشکوه لرستان است در ناحیه طرهان در جانب

راست شط صیمره.

(۲) کامل جلد سوم صفحه ۳۰۹ چاپ اروپا.

یافت و حاکی بر حلوان گماشت که اگر ادرا سرکوبی کند (۶۶ هجری) اما مرگ مختار این نقشه را باطل کرد (۱)

در زمان حجاج بن یوسف سال ۸۳ ه. اکراد شاپور فارس که منتظر آشوبی بودند تا با انتقام پردازند عبدالرحمن بن محمد الاشعث را یاری دادند. این عبدالرحمن بیاری کردان فارس لشکر حجاج را شکسته و کوفه را فرو گرفته بود و طوایف کرد بر سراسر فارس مستولی شده بودند حجاج عمرو بن هانی العبسی را با گروهی از اهل دمشق بجهنگ فرستاد بقول بلاذری « فاقع بهم وقتل منهم خلقاً » (۲).

در سال ۱۲۹ ه. امین اکراد شاپور فارس با خوارجی که بمحاصره آنجا پرداخته بودند نبردی سخت کردند.

شورش در عهد عباسیان

بنا بر روایت ابن خلکان ابو مسلم خراسانی از کردان بوده پس موافق این روایت یکی از بزرگترین نهضت‌های ایرانی که تاریخ ضبط کرده بدست کرد انجام گرفته است. عبارت ابن خلکان و شعر ابودلامه غلام منصور خلیفه دوم عباسی را در زیر مینگاریم.

« وقد اختلف الناس فی نسب ابی مسلم فقیل انه من العرب و قیل من المعجم و قیل من الاکراد و فیه قول ابودلامه .

ابا مجرم ما غیر الله نعمة	علی عبده حتی یغیره العبد
افی دولة المنصور حاولت غدرة	الا ان اهل الغدر آباؤك الکراد

(۱) کامل جلد ۴

(۲) صفحه ۳۱۹ چاپ اروپا جلد ۳.

ابا مجرم خوفتني الغدر فاتحی علیک بما خوفتني الاسد الورد (۱)

در تاریخ سیستان (۲) عنوانی بدین مضمون دیده میشود: «نشستن

ابوالعباس السفاح بخلافت و تبعیت بو مسلم کرد و سپاه وی»

از جمله شورشهای عهد منصور خلیفه عباسی یکی شورش موصل بود

که در ۱۴۸ رخ داد حامی این شورشیان کردان بودند چون در همدان هم

طرفداران علویان سر برداشته بودند، این انقلاب دامنه وسیعی یافت

و در اکثر نقاط ایران بالا گرفت و دامنه آن تا حدود سند رسید برای

جلوگیری از طغیان اکراد خلیفه مهدی فرزند خود هر و ن الرشید را

بحکومت کردستان و آذربایجان و ولایات غربی نصب کرد.

این اثیر در ضمن حوادث سال ۲۴۴ (عهد معتصم عباسی) غلبه

یکی از رؤسای کرد موسوم به جعفر بن فهر جس را شرح میدهد که با

سپاهی گران از اکراد بر موصل دست یافت معتصم عبدالله بن السید بن انس

ازدی را بمقابله او فرستاد در هاتعیس جنگ واقع شد و جعفر کرد بجبال

داسن پناه برد و در آنجا عبدالله را شکست داد و از سپاه او گروهی کثیر را

به خاک انداخت. معتصم ایتاخ سردار معروف ترک را بجنگ جعفر فرستاد

در ۲۲۵ ی ۲۲۶ جعفر مغلوب شد و خود را مسموم کرد که بجنگ

دشمن نیفتد ایتاخ قتل و غارتی هولناک کرد و جماعتی کثیر از کردان را به

اسیری برد.

(۱) جلد اول ابن خلکان چاپ تهران صفحه ۳۰۷.

(۲) در حاشیه صفحه ۱۳۶ استاد محترم آقای بهار می نویسند که شاید

کرد (بضم) باشد نه کرد (فعل ماضی).

طغیان کرد و قیام صاحب الزنج

در سال ۲۳۱ دیگری از سرداران خلیفه و صیف ترك شورش اکراد را در ناحیه اصفهان و جبال فارس فرو نشاند و در سال ۲۵۲ که مساور خارجی بر خلیفه عاصی شد اکراد موصل فرصت غنیمت شمرده با او یار شدند و موصل بدست آن خارجی افتاد.

در قیام صاحب الزنج که در ۲۶۲ واقع شد طوایف کرد داخل گشتند و در تحت قیادت علی بن محمد که از مردم و رزنین ری بوده کار های شگرف کردند این صاحب الزنج بنا بر قول ابن اثیر و غیره ایرانی - الاصل بوده است.

چون یعقوب لیث صفاری برای استقلال ایران قیام کرد بیغداد لشکر کشید طوایف کرد در راه او جان نثارها کردند تا بجائی که یعقوب یکی از رؤسای کرد موسوم به محمد بن عبدالله بن هزارهرد را در اهواز بحکومت نشاند و او با دشمنان خلیفه خاصه با صاحب الزنج مکانبه سرئی داشت صاحب الزنج گروهی بیاری او فرستاد و محمد بمعاونت این جماعت بشوش حمله برد اما احمد بن لیثویه کرد او را دفع نمود مجدداً محمد بیاری سپاهیان صاحب الزنج که بیشتر کرد نژاد بودند شوشتر را فرو گرفت و بنا بر پیمانی که بسته بود بنام صاحب الزنج خطبه خواند (۱).

انقلاب در موصل

اکراد موصل در سال ۲۸۱ بیاری حمدان بن حمدون برخاستند و در تأسیس سلطنت حمدانی کوشیدند در سال ۲۸۴ شورش دیگر ازا کراد

(۱) الکامل جلد هفتم ص ۲۶۴ چاپ مصر .

را ضبط کرده اند که بریاست ابولیلی علم طغیان برافراشتند ولی بجائی نرسید. در سال ۲۹۳ باز موصل محل انقلاب اکراد هندبانیه شد بریاست محمد بن بلال نواحی نینوا را بیاد چپاول دادند عبدالله بن حمدان ملقب به ابوالهیجا در این وقت تازه حکومت موصل یافته بود بمقابله اکراد شتافت ولی در معطوبه شکست یافت و نا امید بموصل باز گشت از خلیفه عباسی مکتفی بالله یاری خواست سال بعد لشگری از بغداد بکمک او رسید و او بتعاقب پنجهزار خانوار هندبانی پرداخت. کردان باذربایجان پناه بردند در عهد مقتدر بالله عبدالله بن ابراهیم با ده هزار کرد در اصفهان طغیان کرد. اکراد موصل هم بشورش پرداختند.

اکراد در این شورشها که بر ضد خلافت عباسی میکردند در بعضی نقاط موفق شده تشکیل حکومتی دادند.

قیام دیسم کرد و غیره

دیسم که از اکراد بود و با مرزبان دیلمی سالها در آذربایجان زد و خورد می کرد بیاری و شمشیر پادشاه زیاری بر رقیب خود تسلط یافت و بعد با مرزبان سازش کرد. چون عاقبت رکن الدوله با مرزبان وصلت نمود دیسم تاب مقاومت در خود ندیده ببغداد رفته نزد معز الدوله دیلمی معزز و محترم شد گویند معز الدوله او را (برادر ابوسالم) خطاب میکرد. دیسم برای دست یافتن بر آذربایجان لشگری از سیف الدوله حمدانی حاکم حلب گرفت ولی در آذربایجان مغلوب مرزبان شد و بارمنستان گریخت ارامنه او را دستگیر کرده بمرزبان تسلیم نمودند و او چشم دیسم را برکنند چندی در زندان بود تا در سال ۳۴۶ وفات یافت.